



ژورنال مطالعات فرهنگی
پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

متن زندگی انسان مسیحی

جرج پاترونوس

داشت تا مردم را که از ترس مرگ پایبند شیطان و گناه شده بودند، از گمراهی نجات دهد. «پسر خداوند» از طریق تجسد دارای گوشت و خون، یا به عبارت دیگر سرشت انسانی، شد و انسان را از گناه رهانید و زمینه را برای رستگاری او آماده کرد. چون سرشت انسان از گناه پاک شد، او توانست از پیامدهای عمل رهایی بخش مسیح بهره مند گردد و بکوشد تا دوباره فرزند پروردگار و برادر عیسی مسیح و متحد با سرشت او باشد...

بنابراین، تجسد مسیح و ابعاد رهایی بخش آن فی نفسه واقعیتی اجتماعی است و آنان که توسط او نجات یافته اند با مسیح و با یکدیگر پیوند می یابند. به این تعبیر، واقعیت کلیسا اساساً بر ایجاد این وحدت و مشارکت استوار است؛ به عبارت دیگر، کلیسا به اجتماعی از نجات یافتگان، یا مجمعی از قدسین بدل می شود. اینچنین، سلطه مطلق پروردگار بر کل خلقت که شیطان در آن به چون و چرا پرداخت، بار دیگر از طریق کلیسا که ملکوت عیسی مسیح است جامه عمل می پوشد و در پایان زمان به ملکوت پروردگار بدل می گردد تا آنکه خدا «کل در کل» باشد (رساله اول پولس رسول به قرنتیان، باب ۱۵، آیات ۲۵ تا ۲۸). طبق عهد جدید، این فرایندی طولانی است اما وقتی به واقعیت ببیند، آنگاه انسانها همراه با خدا و مسیح در ملکوت آینده زندگی خواهند کرد و از جلال و رحمت او بهره مند خواهند شد. رستگاری که اینجا در روی زمین شروع می شود در ملکوت جهانی پروردگار کامل خواهد شد. به عبارت دیگر، انسان برای اینکه وارث این ملکوت باشد باید از طریق توبه و ایمان به عیسی مسیح، به عضویت کلیسا در آید. پس زندگی انسان بین دنیا و آخرت گشوده می گردد. مرقس در ابتدای انجیل خود و بعد از شرح دعوت

فرض اصلی دکترین انجیلی درباره رستگاری بشر این است که انسان مدتی کوتاه پس از خلقت، اولین نشانه های سرپیچی از اراده پروردگار را آشکار ساخت و مرتکب گناه شد و در نتیجه این گناه کل خلقت، در شرایط مشابهی گرفتار آمد؛ چرا که بشر مرکز دایره خلقت است و جهان نیز خلق شده است تا زمینه ای مناسب برای زندگی او باشد و استعدادها و قابلیت های او در آن به فعلیت درآید و از مرحله بهره مندی رحمت ایزدی (blessedness) به مرحله فنا فی الله (Theosis) برسد، یا به عبارت دیگر، به قرب کامل پروردگار دست یابد. خداوند خالق مایل نبود عالیت ترین مخلوق خود را تنها بگذارد و اجازه دهد که شیطان او را بفریبد و در گناه و عذاب غرق شود. از این رو بر آن شد تا انسان را به سوی خویش باز آورد. از آنجا که انسان به انتخاب و ابتکار شخصی خود از جوار حق فاصله گرفت، باید به اراده و ابتکار خود بار دیگر به نزد پروردگار باز گردد و جایگاه گذشته خود را باز یابد و به این ترتیب به عالی ترین هدفی که برای او تعیین شده دست یابد. پروردگار برای کمک به انسان در جهت اتخاذ تصمیم مناسب، شرایط لازم را فراهم می کند.

پروردگار طرحی ویژه ریخت و راه راست را برای دستیابی به این هدف مشخص کرد. این طرح ویژه ابتدا در «عهد عتیق»، از طریق انتخاب ملتی خاص به نام بنی اسرائیل شکل گرفت که باید شاهدی می بود برای بقیه جهان. در زندگی و تاریخ این امت، پروردگار خود را به شیوه های گوناگون شناساند تا اراده و خواست خود را آشکار کند. چون بنی اسرائیل نتوانست جوابگوی خواسته های پروردگار باشد و به هدفی که برای او تعیین شده بود دست یابد، پروردگار فرزند جاوید خود را که به شکل انسان اما دارای ماهیت خدایی بود به زمین گسیل

• انسان باید زندگی فعلی خود را در کوشش مستمر برای ارتقای روحانی و اخلاقی خویش صرف کند و مؤمن به پروردگار و دوستدار او باشد.

مستمر برای ارتقای روحانی و اخلاقی خویش صرف کند و مؤمن به پروردگار و دوستدار او و سایر انبای بشر باشد، مستقل از اینکه چه مذهبی دارند یا متعلق به چه فرهنگ و قومی هستند. خداوند در قالب عیسی مسیح پسر خود «امتها را تفقد نمود تا قومی از ایشان به نام خود بگیرد.» (اعمال رسولان، باب ۱۴ - ۱۵)؛ «ولا جرم» از هر امتی هر که از او ترسد و عمل نیکو کند، نزد او مقبول گردد. (اعمال رسولان، باب ۱۰ - ۳۵).

این تنش و تقابل میان رستگاری حال و آینده، سر چشمه پر باری از تمهد اخلاقی به حساب می‌آید. در ملکوت خداوند که با ظهور عیسی مسیح بر پا شده است، از همه خواسته می‌شود تا در ضیافت پروردگار شرکت جویند (لوقا، باب ۲۲، ۲ - ۱۰. انجیل لوقا، باب ۱۴، ۱۶-۲۴). انسان باید در فاصله اکنون تا پایان عمر، خویشتن را برای آن ضیافت آماده سازد و بکوشد تا شایستگی شرکت در آن ضیافت را به دست آورد. عیسی مسیح به زبان استعاری خویش شرایطی برای «ورود به ملکوت پروردگار» تعیین کرده است و مقرر داشته که فقط کسانی که کلمات عیسی مسیح را پذیرفته و سر مشق خود قرار داده‌اند مشمول عنایت پروردگار خواهند شد: «بیایید ای برکت یافتگان از پدر من و ملکوتی را که از ابتدای عالم برای شما آماده شده است، به میراث بگیرید.» (انجیل متی، باب ۲۵، آیه ۳۴).

انسان که با فرجامی نامشخص رویروست و آن را مشرف و در حال ظهور می‌یابد، همواره با تصمیمی اساسی رویروست. انسان، انسان مسیحی، با پیروی از عیسی مسیح و تعلق به کلیسا، یا به عبارت دیگر عضویت در انجمنی که به مسیح و عمل رهایی بخش او ایمان دارند، از جهان و زندگی روزمره کناره نمی‌گیرد، بلکه برعکس رابطه خود را با جهان مشخص می‌کند. اگر کسی بپرسد که انسان مسیحی به چه برداشتی از «جهان» اعتقاد دارد، باید گفت که «جهان» صرفاً به معنای آنچه پروردگار خلق کرده نیست، حتی مجموع موجودات و شرایطی که انسان با آنها رویروست نیز نیست، بلکه «جهان» به صورت یک عنصر تاریخی است که در وضعیت تاریخی خاص وجود داشته و دقیقاً به عنوان جهان انسانها در رابطه‌اش با پروردگار و نظام اخلاقی تثبیت شده از جانب او معنا دارد. «جهان» تمام آن چیزهایی است که هنوز

مسیح، موعظه او را با این کلمات تکانه‌دهنده آغاز می‌کند: «وقت تمام شد و ملکوت خدا نزدیک است؛ پس توبه کنید و به انجیل ایمان بیاورید» (انجیل مرقس، باب اول، ۱۵). بنابراین می‌بینیم که موعظه او هم شکل دعوت داشت و هم هشداردهنده بود. در تمام صفحات «عهد جدید» می‌بینیم که پروردگار در همه حال انسان را فرا می‌خواند: این فراخوان از خلال پیام آشکار است؛ پروردگار عملی انجام می‌دهد، و عمل او مسئولیتی برای انسان به بار می‌آورد. در هیچ کجای «عهد جدید» با اخلاق صرف و نظام صرفاً اخلاقی رویرو نیستیم، و در عین حال هیچگونه زهد و دینداری را نیز که برای انسان تعهدآور نبوده و از رفتار اخلاقی بری باشد شاهد نیستیم. وقتی عیسی مسیح، پسر خدا، بر زمین ظاهر شد به مردم اعلان کرد که ساعت فرخنده‌ای فرارسیده و آنچه پروردگار در گذشته در مورد بنی اسرائیل وعده داده بود، تحقق خواهد یافت. این امر محدود به آن قوم نخواهد بود بلکه تمامی انبای بشر را در بر می‌گیرد، چنانکه خود او کلام اشعای نبی را به کار گرفت و گفت: «روح خدا بر من است، زیرا که مرا مسح کرد تا فقیران را بشارت دهم و مرا فرستاد تا شکسته دلان را شفا بخشم و اسیران را به رستگاری و کوران را به بینایی موعظه کنم و از سال پسندیده خداوند موعظه کنم.» (انجیل لوقا، باب ۴، ۱۸ - ۱۹)، «امروز این نوشته در گوشه‌های شما تمام شد.» (آیه ۲۱).

عیسی خود می‌دانست که چگونه که در «عهد عتیق» آمده از جانب پروردگار به پیامبری برگزیده شده است نه اینکه به مفهومی که یهودیان معاصرش انتظار داشتند چهره‌ای سیاسی یا نظامی باشد که بخواهد قلمرو بنی اسرائیل را تثبیت کند. او این را می‌دانست و در پاسخ حواریون خود که می‌پرسیدند «آیا در این وقت ملکوت را بر اسرائیل باز برقرار خواهی داشت؟»، پاسخ می‌داد، «از شما نیست که زمانها و اوقاتی را که پدر در قدرت خود نگاه داشته است بدانند.» (کتاب اعمال رسولان، باب اول، ۶ - ۷) جاه‌طلبی‌های سیاسی و نیت امپریالیستی با مقاصد عیسی، ولاجرم با مقاصد کلیسای او، بیگانه است. پروردگار به انسان در قالب هستی انسانی او می‌نگرد یعنی مخلوقی که خلق شده است تا در نهایت به رستگاری دست یابد و در ملکوت او سکنی گزیند. بنابراین، انسان باید زندگی فعلی خود را در کوشش

تسلیم عیسی مسیح و اراده‌ خدایند نشده و نیازمند رهایی است، همان جهانی که عیسی مسیح و کلیسای او به سوی آن فرستاده شده و با انکار و عداوت آن مواجه است. این وضعیت متضمن بدبینی خاصی است نسبت به «دنیا و هر آنچه در دنیاست.» (رساله اول یوحنا، رسول، باب ۲، آیه ۱۵).

آنچه در داوریه‌های عیسی مسیح از وضعیت این جهان، سخت مایه حیرت است همانا واقعگرایی نهفته در برداشتهای اوست. من به جای اشاره به موارد متعددی از مسائل روزمره، در اینجا فقط خود را به ذکر چند مسئله اساسی محدود می‌کنم. عیسی مسیح نظامی از اخلاقیات فردی یا اجتماعی بنا ننهاده است. این اشتباهی فاحش است که او را به دلیل سخنانش علیه ثروتمندان فردی انقلابی بدانیم، یا به دلیل حرمتی که برای فروشندگان حس انتقامجویی قائل بود طراح نظام اجتماعی جدیدی به حساب آوریم، یا به دلیل آنکه می‌گفت همسایه خود را دوست بدارید کمونیست محسوس کنیم، یا چون تبلیغ می‌کرد که دشمنان خود را دوست بداریم بگوییم که ضد جنگ بود، یا چون علیه کاتبان حرفها می‌زد او را دشمن تعلیم و تربیت و تمدن بدانیم. همه این انواع رادیکالیسم به مسائل این جهانی نظر دارند، حال آنکه اهدافی که عیسی مسیح در سر داشت دارای سرشتی کاملاً مذهبی و اخلاقی بود. او به سهم خود هیچ وقت در مسائل این جهانی دخالت نکرد و به همین دلیل هرگز به طور مستقیم نکوشید تا به ناسامانیهای این جهانی پایان بدهد. این جمله مکرر او که «من آمده‌ام» نشان می‌دهد که او از اصل مأموریت خویش خبر داشته است. او از جانب پدرش خداوند مبعوث شده بود تا گناهکاران را به توبه دعوت کند (مرقس، باب ۲، ۱۷)، گمشدگان را نجات بخشد (لوقا، باب ۱۹، ۱۰)، خدمت کند و جان خود را فدای بسیاری کند (مرتس، باب ۱۰، ۴۵). او با سرشت انسانی درون آمده‌کار دارد و بر آن است تا شرایطی را که پیش از جدایی و بیگانگی انسان از خدا وجود داشت اعاده کند. (رک. یوحنا، باب ۳، ۱۶؛ باب ۱۰، ۱۰؛ باب ۱۲، ۲۰).

عیسی به پیلاطس می‌گوید: «پادشاهی من از این درست و بر حق دولت این است که خادم خداوند و در فکر رفاه نوع بشر باشد.

کتاب مقدس و به تبع آن کلیسا، در مورد نقش و

جایگاه زن در جامعه نیز موضعی روشن دارد. باید بر این نکته تأکید کرد که به ویژه کلیسای ارتدکس تنها کلیسایی است که در آن جنبش فمینیستی پا نگرفته است. براساس تعالیم کتاب مقدس، مرد و زن به ترتیبی خاص وجود یافته‌اند و هر یک رسالتی خاص بر عهده دارند. در واقع در آفرینش، نظام معینی موجود است که نظام موجود در تثلیث پدر، پسر و روح القدس را منعکس می‌سازد. یکی از پایه‌های آموزشی مسیحیت این است که جهان بر صورت خداوند آفریده شده است و با توجه به خصلت پدرانه او، مرد برتر از زن شمرده می‌شود. حقیقت دیگری هم مؤید این امر است و آن اینکه خدا اول مرد را آفرید و سپس زن از دنده او زاده شد. خلقت زن محصول فعالیت خلاقه دیگری مشابه خلقت مرد، نبود. مرد و زن خصلتها و وظایف خاصی دارند. هیچ‌یک نمی‌توانند خصلتها و وظایف دیگری را بپذیرند. لذا مرد نمی‌تواند جای زن را بگیرد، چون نمی‌تواند خصلت و وظیفه او را به خود اختصاص دهد. به همین ترتیب، زن هم نمی‌تواند جای مرد را بگیرد، چون قادر به کسب خصلت و انجام وظایف او نیست. اما علی‌رغم این تفاوتها، زن و مرد از دیدگاهی انسان شناسانه، در محضر خداوند یکسان هستند. تفاوت ایشان، تفاوت در خصلت و وظایف است. مرد باید زن را که جزئی از پیکر اوست دوست بدارد و به او عشق بورزد، و زن نیز که از پیکر مرد وجود یافته و هم سرشت اوست، باید به مرد احترام کند و او را دوست بدارد. پس زن و مرد حقوقی مساوی در این جهان دارند و نباید حقوق یکدیگر را نادیده بگیرند. به عبارت دیگر، هر دو باید در زندگی فرصتهای یکسانی داشته باشند و بتوانند قابلیتها و استعدادهای خود را بسط دهند و از آنها سود ببرند. جامعه بدون عملکردهای زن و مرد نمی‌تواند به بقا و پیشرفت خود ادامه دهد و لاجرم زن و مرد نباید با یکدیگر بد رفتاری کنند. مرد و زن در پیوند با پروردگار و با یکدیگر آفریده شده‌اند، همچون سه شخصیت الوهیت (پدر، پسر و روح القدس) که در پیوند با یکدیگر زندگی می‌کنند. بنابراین، این برداشت که از دواج صرفاً برقراری یک رابطه جنسی است با سرشت مرد و زن سازگار نیست.

خداوند به جهان به طور عام و به انسان به طور خاص، به عنوان یک کل نظر می‌کند. کل آفرینش، خلقت خداست، و وقتی مسیح تجسد یافت، کل خلقت در

* خداوند به جهان به طور عام و به انسان به طور خاص، به عنوان یک کل نظر می‌کند؛ کل آفرینش، خلقت خداست.

نه به سبب غضب فقط، بلکه به سبب ضمیر خود نیز. زیرا که به این سبب باج نیز می‌دهید، چونکه خدام خدا و مواظب در همین امر هستند. پس حق هر کس را به او ادا کنید. باج را به مستحق باج و جزیه را به مستحق جزیه و ترس را به مستحق ترس و عزت را به مستحق عزت.» (رساله پولس رسول به رومیان، باب ۱۳، ۱ - ۷ و رساله اول پطرس، باب ۲، ۱۳ - ۱۷).

کلیسا و دولت دو نهاد و دو واقعیت موازی یکدیگرند که به دست خداوند و به نیت کمک به بشریت ایجاد شده‌اند. مادام که دولت حقوق اساسی شهروندان خود را زیر پا نگذاشته باشد، خوب است و اعضای کلیسا نباید به مقابله با آن مبادرت کنند. برعکس، وقتی دولت قادر به حفظ نظم عمومی نیست و حقوق اساسی شهروندان را تهدید می‌کند، یا وقتی دولت خود زندگی، آزادی و شرف انسانی را به مخاطره می‌اندازد، مقابله با آن مجاز و حتی لازم است. مشیت الهی در قبال انسان به عنوان خالق و نجات‌دهنده او، مقدّم بر حقوق دولت است. جایگاه خلقت و محیط زیست است. محیط زیست ماوای انسان است و ضایع کردن آن آثار ناگواری بر حیات او بر جا خواهد نهاد. انسان خود مسئول حفظ محیط زیست خویش است. به عبارت دیگر، وظیفه الهی او حکم می‌کند که محیط زیست خود را در بهترین شکل و نظام ممکن، عاری از هرگونه آلودگی و تخریب حفظ کند.

وحدت انسان که ناشی از وحدت زوج نخستین، مرد و زن، است منبع یگانه اندیشه‌هایی چون آزادی، برابری، برادری و عدالت اجتماعی برای همه محسوب می‌شود. یعنی اینکه تفرقه، دسته‌بندی، جدایی، تبعیض‌نژادی و نفرت با ذات انسان غریبه است. این امور که ناشی از گناه انسان است، در کلیسای مسیح که پولس رسول درباره آن گفته است: «نه یهود است نه یونانی و نه غلام و نه آزاد و نه مرد و نه زن؛ زیرا که همه شما در عیسی مسیح یک می‌باشید.» (رساله پولس رسول به غلاطیان، باب ۳، ۲۸) جایی ندارد. فردگرایی ناقص وحدت نوع بشر در یک بدن، بدن عیسی، و وحدت نیز ناقص جایگاه فردی افراد نیست، «زیرا بدن یک عضو نیست، بلکه بسیار است... اعضا بسیار است، لیکن بدن یک... علاوه بر این آن اعضای بدن که ضعیفتر می‌نمایند، لازم‌ترند... تا که جدایی در بدن نیفتد، بلکه اعضا به برابری در فکر یکدیگر باشند.

هیئت انسانی را به خود تخصیص داد. بنابراین، کل جهان در وجود و عمل رهایی‌بخش عیسی مسیح خلاصه شده است. در واقع، جهان مادی منتظر است تا با رستگاری انسان نجات داده شود (رساله پولس رسول به رومیان، باب ۸، ۱۸)، تا انسان بار دیگر حالت جلال و زیبایی خود را که پیش از ارتکاب گناه داشت، به دست آورد. اصل و اساس الهیات کلیسا در مورد حفظ یکپارچگی جهان نیست» (یوحنا، باب ۱۸، ۳۶). وقتی پیشنهاد هواداران اهل جلیلیه خود را که می‌خواستند از او یک پیامبر سیاسی و رهبر آزادی‌بخش بسازند، رد می‌کند (یوحنا، باب ۶، ۱۴) در واقع به تمام رهبران کلیساها نشان می‌دهد که باید در پرهیز از مداخله در امور سیاسی به او تاسی کنند. عیسی مسیح خود را از جنبش مذهبی - سیاسی اهل تعصب دور نگه می‌داشت، هر چند شمعون را در زمره حواریون خود پذیرفت.

پس آیا این بدان معناست که کلیسا نباید در زندگی اجتماعی مردم دخالت کند و در اخلاق اجتماعی یا اوضاع این جهان نقش داشته باشد؟ چنین برداشتی کاملاً خطا و خطایی جدی است که پیامدهای ناگواری هم دارد. بی‌تردید نیت عیسی مسیح این نبود که کلیسا را از مداخله در امور این جهانی باز دارد، بلکه برعکس، حواریون او و کلیسا به این دلیل به این جهان فرستاده شده‌اند که انجیل رستگاری از طریق عیسی مسیح را برای مردم موعظه کنند. عیسی از یهودیان جمعصر خود می‌خواست تا مالیاتهای مقرر خود را به رومیان پردازند و بر حاکمیت قیصر گردن نهند. این گفته او که «آنچه از آن قیصر است به قیصر رد کنید و آنچه از آن خداست به خدا» (مرقس، باب ۱۲: ۱۷) نشان می‌دهد که او به تفاوت مسائل این جهانی و آن جهانی اهمیت خاصی می‌داده است. مادام که بین بخشی از اینانی بشر و خداوند فاصله است، دولت غیر دینی حاکم روی زمین باید محترم شناخته شود، چون همان طور که بعدها پولس و پطرس قدیس هم تأکید کردند: «هر شخصی مطیع قدرتهای برتر بشود، زیرا که قدرتی جز از خدا نیست و آنهایی که هست از جانب خدا مرتب شده است. حتی هر که با قدرت مقاومت نماید، مقاومت با ترتیب خدا نموده باشد و هر که مقاومت کند، حکم بر خود آورد. زیرا از حکام عمل نیکو را خوفی نیست، بلکه عمل بد را... لذا لازم است که مطیع او شوی

و اگر یک عضو دردمند گردد، سایر اعضا با آن همدرد باشند و اگر عضوی عزت یابد، باقی اعضا با او به خوشی آیند.» (رساله اول پولس رسول به قرنتیان، باب ۱۲، ۱۴-۲۷). در پرتو همین دیدگاه بوده است که کلیسای ارتدکس همواره برای صلح، آزادی، برادری، عدالت اجتماعی و محبت میان انسانها مبارزه کرده است. در واقع، الهام الهی در مسیح به صورت «جوشن عدالت» (رساله پولس رسول به انسیسیان، باب ۶، ۱۵) تشریح شده است، چون عیسی مسیح با «خون صلیب خود» (رساله پولس رسول به کولسیان، باب ۱، ۲۰) در واقع «آمدن بشارت مصالحه را رسانید به شما که دور بودید و مصالحه را به آنانی که نزدیک بودند» (رساله پولس رسول به افسسیان، باب ۲، ۱۷) و خود او مایه دستیابی ما به سلامت و آرامش شد. این نوع سلامتی و آرامش «که فوق از تمامی عقل است» (رساله پولس رسول به فیلیپیان، باب ۴، ۷) با دستیابی به صلح و آرامش برای جهان به دور از خداوند، هیچ سنخیتی ندارد. همان طور که عیسی مسیح هم خطاب به حواریون خود گفت: «سلامتی برای شما می‌گذارم و سلامتی خود را به شما می‌دهم. نه چنانکه جهان می‌دهد، من به شما می‌دهم.» (انجیل یوحنا، باب ۱۴، ۲۷). مادام که صلحی از اراده خداوند ناشی نشده باشد، نمی‌تواند در زمین دوام آورد. به همین دلیل است که هنوز و علی‌رغم وجود سازمانهای متعدد بین‌المللی، در پی استقرار صلح و آرامش هستیم. اما رهبران جهان می‌خواهند صلحی را که به نفع مصالح اقتصادی و سیاسی خود است بر جهان حاکم کنند.

درباره شیوه برخورد کلیسای ارتدکس با مسائل و مشکلات جهان امروز نکات فراوانی می‌توان گفت. هر نوع سرکوب و اعمال تبعیض، هر نوع بی‌عدالتی و رنج که در جامعه جهانی به وقوع می‌پیوندد، مسئولیت بزرگی بر دوش کلیسا می‌گذارد که در پی خدمت به انسان است. همان انسانی که «مسیح به خاطر او بر صلیب مرد» (رساله اول پولس رسول به قرنتیان، باب ۸، ۱۱) توجه کلیسا معطوف به همه انسانها، فارغ از تفاوت‌های قومی یا مذهبی ایشان است. کلیسا نگران کل جهان است، چون جهان، آفرینش جدید پروردگار است که هدف از آفرینش آن، بازگرداندن انسان گناهکار به کمال و زیبایی پیشین اوست. کلیسا به تمام جنبه‌های زندگی بشر و تمام مسائل

و مشکلات جهان نظر دارد. رساله‌ام را با نقل عبارتی از قطعنامه سومین مجمع کلیسای ارتدکس که در سال ۱۹۸۶ برگزار شد به پایان می‌برم. این قطعنامه به توصیف اوضاع جهان و توجه کلیسای ارتدکس به آن می‌پردازد: «چون ما مسیحیان ارتدکس معنای رستگاری را درک می‌کنیم. بر خود لازم می‌دانیم که برای رهایی از بیماری، فلاکت و اضطراب بشتر کوشش کنیم. چون تجربه صلح و آرامش (با خداوند) را داریم، نمی‌توانیم نسبت به فقدان آن در جامعه معاصر بی‌تفاوت باشیم. چون از عدالت الهی بهره‌مند شده‌ایم، برای دستیابی به عدالتی بهتر و مؤثرتر در جهان و لغو هرگونه فشار و سرکوب تلاش می‌کنیم. چون همواره درباره تجسد خدا و الهی شدن انسان موعظه می‌کنیم، هوادار حقوق بشر برای همه هستیم... چون در انتظار زمینی جدید و آسمانی جدید هستیم که در آن حقانیت مطلق استقرار خواهد یافت، اینجا و امروز برای تجدید و احیاء انسان و جامعه می‌کوشیم...» این است تلقی کلیسای ارتدکس از وظیفه و مأموریت خود در جهان ما، که جهان پروردگار است.

گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 مقاله جامع علوم انسانی